مکالمات

سرچشمه‌های اندیشه شیعی محقق حلی

هیچ سلطانی عادل نیست

● نعیمه مهدی‌زاده ●

جعفربن حسن حلی (۵۲۳-۶۷۶ق)مشهور به محقق حلی از فقهای بنام شیعه در قرن هفتم و صاحب تالیفات گوناگون در فقه، اصول، کلام و منطق است. محقق حکومت را از ضروریات جامعه و ضامن سلامت آن می داند و در جای جای آثار خود سخن از سلطان عادل یا امام به‌میان آورده است. وی حکومت در عصر حضور معصوم را ویژه ایشان و حکومت در عصر غیبت را به‌دلیل نیابت فقها از معصومین و اینکه آنان آگاه‌ترین افراد به شرع می باشند و به اصطلاح او «من الیه الحکم بحق النیابه» هستند به آنان اختصاص می دهد. مهم‌ترین عنصر در اندیشه سیاسی وی عنصر امر به معروف و نهی از منکر است و به همان دلیل ضرورت تاسیس حکومت و وجوب پذیرش ولایت از طرف سلطان عادل و حتی استجاب آن از طرف سلطان جائر را منوط به انجام امر به معروف و نهی از منکر می داند. بخشی از پاسخگویی به پرسش‌ها و معضلات امروزی، بی تردید نیازمند بازنگری در مبانی و بینش حاکم بر علوم رایج انسانی و اجتماعی در کنار بازگشتی روشمند و نقادانه به سنت فکری است. مطالعه و بازخوانی اندیشه فقهای شیعه، به‌ویژه فقهای صاحب‌مکتب و صاحب روش‌های ابتکاری و نو در استنباط احکام دینی، نقش موثری در تبیین اندیشه سیاسی شیعه دارد. از این‌رو، در نوشته حاضر، نظریات ابن ادریس حلی یکی از فقهای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری مطالعه و نظرات سیاسی‌اش در چارچوب فقه سیاسی، تبیین و استخراج شده است. حله زادگاه ابن ادریس، شهری است بین کوفه و بغداد که ظاهرا بنی فرید از قبیله اسد، از قبایل عرب، که تمایلات شیعی داشته، آن را بنیان نهاده است و در زمان حیات ابن ادریس حلی این شهر پس از دست به‌دست شدن‌های فراوان میان سرداران سلجوقی و سپاهیان خلیفه، تحت کنترل خلفای بغداد و امرای آنان بوده است. تحولات سیاسی -اجتماعی عصر محقق حلی بازتاب‌های سیاسی، اجتماعی و فکری مختلفی را ایجاد کرد که از آن جمله گسترش حاکمیت امیران آل‌بویه و استقلال اکثر مناطق تحت حاکمیت عباسیان و به‌تدریج آغاز انحطاط دولت عباسیان است. به‌طوری که در تمامی این دوران خلیفه هیچ قدرت اجرایی در اداره ممالک اسلامی نداشت، در این دوران امویان در اندلس و فاطمیان در مصر و شام حکومت مستقل یافتند. شمال شام و قسمت علیایی عراق در دست گردنکشان عرب افتاد و جنگ و آشوب اکثر مناطق تحت سلطه خلفای عباسی را فراگرفت. اما در نیمه اول قرن پنجم حکومت سلجوقیان بر شرق اسلام آغاز شد و سیاست پادشاهان این سلسله مبتنی بر تایید خلافت عباسی و اطاعت معنوی از خلیفه بغداد بود و با تاسیس مدارس نظامیه، بغداد مرکز ثقل سیاسی و علمی جهان اسلام شد.

بازتاب اقتدار سیاسی خواجه نظام‌الملک و مخالفت او با شیعه و به‌ویژه با اسماعیلیه آتش برخوردهای مذهبی را برافروخته کرد که بازتاب این منازعات در برخی دیدگاه‌های ابن ادریس قابل ردیابی است. جنگ‌های صلیبی نقطه دیگری است که در آثار و افکار سیاسی محقق حلی به‌ویژه در سراثر از جمله کتاب جهاد آمده است. بازتاب مجموعه این شرایط سیاسی و اجتماعی یعنی استقرار سلجوقیان، افزایش قدرت سیاسی - مذهبی دربار عباسی در بغداد - مخالفت معنوی و برخورد فیزیکی با شیعیان و توسعه جنگ‌های صلیبی را می‌توان در شکل گیری برخی از آرای علمای شیعه، از جمله ابن ادریس در طرح نظریه تقیه دید. برای نمونه ایشان درباب حکم به اساس شریعت اسلامی می‌نویسد: اگر وضعیت اضطرار و تقیه حاکم باشد، حاکم شیعی می‌تواند در غیر از قتل نفوس، براساس نظر مخالفین حکم نماید. (سرائر، ج ۲، ص ۲۶-۳۰)

روش علمی

دو نوع روش و نگرش هر اندیشوِر مسلمان به جهان و انسان، بیانگر نوع اندیشه معرفتی اوست. مثلا اینکه فقیهی پیرو روش و مکتب اصولی باشد یا پیرو مکتب اخباری، در نگرش او به مسائل و احکام مختلف تاثیرگذار است. از آنجا که ابن ادریس به تعبیر علمای بزرگ و به تقریر آثار مهمی که از وی برجای مانده است، روش فقهی او، روش اجتهادی مبتنی بر استدلال و برهان عقلی و استفاده از قواعد اصولی بوده است و به اعتقاد او برای رسیدن به حقیقت ۴ طریق بیشتر وجود ندارد که عبارتند از: کتاب، سنت متواتر، اجماع و عقل، بر همین اساس وی مانند دیگر فقهای اصولی، دلیل عقلی را نیز در استنباط‌های فقهی خود بها می دهد. ویژگی دیگر فقهی او شجاعت علمی در شکستن سنت تقلید از آرای پیشینیان و ترغیب به ابتکار و نوآوری است و برای نخستین بار با احیای اجتهاد به نقد آرای شیخ طوسی پرداخت و ضمن تشویق ابتکار و اندیشه آزاد، فقه شیعه را از رکود و جمود نجات داده و به تحرک وادداشت. نکته شاخص دیگر در تبیین افق اندیشه ابن ادریس دیدگاه او درباره حجیت خبر واحد است که در بین علمای معاصر و خلف خود بحث‌های فراوانی را به‌وجود آورد.

نگرش سیاسی

ابن ادریس سیاست را به معنای ملک‌داری، استصلاح، تدبیر امور مردمان و امر و نهی ایشان دانسته است و در این میان بر تدبیر امور مردمان بیشتر تکیه دارد. از نظر فلسفه عملی نیز سیاست را تدبیر مدن و امور شهروندی دانسته و آن را یک امر ارزشی تلقی کرده است و معتقد است که خداوند سیاست و ملک‌داری را هرگز به اهل ضلال و گمراهان واگذار نمی کند که باعث فساد در خلق شوند. «فهذالا یجوزان یجعل الله لاهلالضلال لما فیه من الاسفساد- سرائر» و نتیجه می گیرد سیاست و تدبیر مطلوب را امام معصوم (ع) و عالم اعمال کند، زیرا خداوند هرگز به اعمال سیاست جاهل بر عالم و نیز امر و نهی فاسقان و کافران بر مردمان مومن راضی نبوده و نیست (سرائر، ج۱،ص ۱۲۰)

نظریه نظام حکومتی

ضرورت حکومت از موضوعاتی است که همه اندیشوران اسلامی درباره آن اتفاق نظر دارند و به غیر از خوارج که تشکیلات و سازمان حکومتی را غیرضروری پنداشته‌اند، همه فرق اسلامی فی‌الجمله اصل ضرورت حکومت را پذیرفته‌اند. ابن ادریس درباره خاستگاه و مشروعیت حکومت اسلامی با تاکید بر لزوم الهی بودن منشأ حاکمیت سلطان اسلام اذعان کرده است که «ان الامام عندنا اهد تعالی یختاره- منتخب‌التبیان» و رهبری را همواره از آن امام معصوم و یا منتخب او می‌دانست و حکومت را به حکومت عدل و حکومت جور تقسیم می کرد و در حکومت ایده‌آل او اولا حاکمان آن شرایط و صفات حکومت و ولایت بر مومنان را باید دارا باشند و ثانیا برگزیده و یا ماذون از سوی خدا و رسول باشند و ثالثا مجری عدالت و احکام الهی در میان مردم باشند و سه عنصر علم، عصمت و عدالت را ویژگی حاکم اسلامی می‌دانست و صفات دیگر حاکم همچون اجماع عقل و رای، بلوغ و کمال و حریت و شرایطی چون قدرت و توانایی، حلم و بردباری، بصیرت و دانایی، زهد و تقوا، ساده‌زیستی و مهربانی و مدارا را در همین چارچوب دسته‌بندی کرده است. از همین رو سلطان اسلام باید منصوب من قبل الله تعالی یا منصوب از سوی امام معصوم باشد. (سرائر ج۲، ص ۲۴) و بر همین اساس در عصر غیبت به دلیل فقدان چنین زمامداری، اقامه برخی از وظایف مربوط به امام و سلطان منصوب از سوی معصوم مانند جهاد ابتدایی، نماز جمعه و اقامه حدود و جمع‌آوری خمس و انفال را بر سلاطین و حاکمان وقت غیرمجاز دانسته است. (سرائر، ج۲،ص ۲۴-۲۶) بر این اساس می‌توان گفت که ایشان نیز به دلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی زمان، امیدی بر امکان تاسیس دولت مطلوب شیعی در زمان خود نداشته و لذا گلفمان «تقیه» را در زندگی سیاسی و اجتماعی در پیش گرفته و همکاری با سلاطین وقت را از باب عمل به تقیه مجاز می‌داند و دخول به دربارشان و اقامه نماز و دریافت هدایا از سوی آنان را باب رعایت شرایط خاص جایز شمرده و تاکید می کند بر اینکه پذیرش این امور مادامی که به قتل نفس محترمه نینجامد جایز است. (سرائر ج۲،ص ۲۰۳) نتیجه اینکه او در عصر غیبت به‌هیچ‌وجه سلاطین وقت را مصداق سلطان عادل ندانسته و تنها فقهای جامع‌الشرایط را در اموری مجاز به تصرف و اعمال ولایت دانسته است و تصدی مقام افتا و اتفاذ احکام و قضاوت در میان مردم را تنها در شان فقهای جامع‌الشرایط و ماذون از سوی امام معصوم دانسته است. ابن ادریس حلی در ادامه دیدگاه خود در مجموعه سرائر به حقوق متقابل مردم و حاکمان می‌پردازد و آن را رابطه‌ای دوسویه تعریف می کند و به سیره و زندگی پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) استناد کرده که «سیدالقوم خادمهم» و در نهایت به حقوق اقلیت‌ها و مخالفان حکومت اسلامی نیز پرداخته است. از نظر او همه شهروندان حکومت اسلامی هستند. در مجموع می‌توان گفت ابن ادریس حلی علاوه بر کاوش‌های دقیق در موضوعات فقهی، در بارور ساختن فقه سیاسی شیعه نیز نقش اساسی ایفا کرده است و ساماندهی و تبیین استراتژی حقوق متقابل مردم و حاکمان و نیز اقلیت‌های دینی و مخالفان حکومت اسلامی نشان از اوج اجتهاد و نوآوری یک فقیه شیعی در قرن ششم است.

● عکس: محمدجواد اختیاری

گفت‌وگو با عباس کاظمی

مطالعات فرهنگی و دیدگاه‌ها و مناقشات

● مجید یوسفی ●

مطالعات فرهنگی از بارزترین حوزه‌های تحقیق و تتبع در مباحث بین‌رشته‌ای است. حوزه‌ای از مطالعات که به جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، ادبیات، سینما و شهرشناسی مربوط می‌شود. تعامل این رشته‌ها، گاهی چنان آمیخته و درهم‌تنیده می‌شود که تمایز بین مطالعات فرهنگی و رشته‌های مرتبط بسیار دشوار می‌نماید. مطالعات فرهنگی متشکل از گفتمان‌های چندگانه و تاریخ‌های گوناگون است؛ کلیتی، متشکل از مجموعه‌ای از صورت‌بندی‌ها که بر هم‌ها، جنبه‌ها و هم‌آیندی متفاوت از رویدادهای خاص خودش را در گذشته ایجاد کرده است. این حوزه انواع بسیار متفاوتی از تحقیقات را دربر می‌گیرد. از سوی دیگر، مطالعات فرهنگی خط‌سیرهای پرشماری را تاکنون دنبال کرده است و به تبع آن افراد نیز سیر و سیاحت چندلایه‌ای را تجربه کرده‌اند. این حوزه متشکل از روش‌شناسی‌ها و مواضع نظری گوناگونی است که همگی آنها محل بحث و چالش‌اند. دکتر عباس کاظمی استاد دانشگاه تهران و مدیر گروه پژوهشی جامعه‌شناسی (مطالعات فرهنگی) اخیرا به همراه تنی چند از محققان این حوزه، مبادرت به انتشار کتابی به عنوان «مطالعات فرهنگی، دیدگاه‌ها و مناقشات» نموده است. این گفت‌وگو به همین منظور صورت گرفته است.

مطالعات فرهنگی به‌عنوان یک موضوع پژوهش و تحقیق و نیز به عنوان یک رشته دانشگاهی چه گره‌ای را می خواهد بگشاید؟

«مطالعات فرهنگی چه گره‌ای می خواهد بگشاید؟» بهتر است در باب این مفهوم در پرسش شما تامل کنیم که منظور از گره‌گشایی در علم چیست. تلقی پوزیتیویستی از گره‌گشایی آن خواهد بود که علم به اندازه‌گیری دقیق واقعیت دست زند و از این طریق مسائل موجود در بیرون را شناسایی کند و به راه‌حلی در این خصوص دست یازد.

اگر چنین تلقی مورد نظر شماست باید بگویم مطالعات فرهنگی در مقابل با درک پوزیتیویستی از واقعیت است. مطالعات فرهنگی، واقعیت (Fact) را به عنوان برساخته اجتماعی مورد داوری قرار می دهد. اینکه چه چیز گره‌گشایی نام گرفته و به چه اموری اطلاق می شود خود تحت رژیمی از حقیقت است که به تعبیر فوکویی اش در گفتمانی خاص ساخته و پرداخته می‌شود. اینکه ما چه چیزی را گره‌گشایی می نامیم و چه چیزی را نمی نامیم خود در گفتمانی خاص ساخته می‌شود. در اینجاست که شما از افقی بالا تر به نام علم می‌ایستید و از حقیقتی خاص صحبت می کنید و این حق را دارید که از دانش‌های مختلف مواخذه کنید و بپرسید که چه گره‌گشایی انجام می دهند. اما مطالعات فرهنگی نیز به تعبیر خود و با منطق خودش گره‌گشایی می کند. یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تاثیرگذاری مطالعات فرهنگی به سیاست‌های فرهنگی و سیاستگذاری فرهنگی مربوط می‌شود. به عنوان مثال، دانشمندان مطالعات فرهنگی می کوشند تبعیض‌های نهفته در بطن قوانین و قواعد موجود در سیاستگذاری‌ها را آشکار کنند و آنان را به نفع فرودستان و ضعفا تغییر دهند.

تفاوت رشته جامعه‌شناسی با رشته مطالعات فرهنگی چیست؟

البته یک نوع مطالعات فرهنگی وجود ندارد، همچنان که یک نوع جامعه‌شناسی وجود ندارد. بنابراین به همین سادگی نمی توان از تفاوت‌های موجود میان آن دو سخن گفت. اما برای تدقیق بحث بهتر است به مطالعات فرهنگی مورد نظر در بیرمنگام و جامعه‌شناسی متعارف پوزیتیویستی نظر اندازیم. به این معنا، مطالعات فرهنگی بیشترین تفاوت را با جامعه‌شناسی اثباتی دارد و بیشترین شباهت را با جامعه‌شناسی انتقادی دارد. جامعه‌شناسی انتقادی که هدف اصلی خود را برملا کردن و افشا ساختن قرار داده است با مطالعات فرهنگی که به دنبال نشان دادن ردپای قدرت در امور است، مشابهت دارد. اما در عین حال با آن یکی نیست و تفاوت‌های جدی در تحلیل‌های فرهنگی میان این دو وجود دارد. با این حال باید بدانیم که مطالعات فرهنگی از چند جهت با جامعه‌شناسی متفاوت است. یکی از بعد موضوع؛ به این معنا که جامعه‌شناسی امر اجتماعی را در کانون خود دارد در حالی که برای مطالعات فرهنگی امر فرهنگی در کانون توجه قرار دارد. تفاوت دوم به لحاظ روش‌شناسی است. روش در مطالعات فرهنگی چندپاره و بین رشته‌ای است. در عین حال روش ابژه‌محور نیست و روش‌های کیفی مورد توجه بیشتری قرار می گیرند. سومین تفاوت، رویکرد کلی موجود در مطالعات فرهنگی است که ما آن را رویکرد ضد نخبه گرایانه فرض می کنیم. برخلاف رویکرد نخبه گرایانه موجود در جامعه‌شناسی در بررسی فرهنگ، مطالعات فرهنگی از این رویکرد فاصله می گیرد. در رویکرد نخبه گرایانه، فرهنگ به دو دسته فرهنگ والا و پست تقسیم می‌شود و از این طریق بر فرهنگ والا تاکید می‌شود. در حالی که مطالعات فرهنگی، بررسی فرهنگ معمولی مردم را در دستور کار خود دارد. فرهنگ معمولی همان چیزی است که ما بر آن فرهنگ عامه (Culture popular) نام می نهیم.

اما تفاوت‌ها تا همین جا محدود نمی شود می توان از تفاوت‌های معرفت‌شناسانه به تفصیل سخن گفت که فرصتی فراخ‌تر می طلبد. اما ذکر این نکته ضرورت دارد که جامعه‌شناسی به طور کلی خارج از پروژه مدرنیته غربی نیست و سعی می کند به هر نحوی زیر شعارهای روشنگری گام بردارد. جامعه‌شناسان کمتر در مقوله علمیت علم و مفاهیمی چون پیشرفت و توسعه تردید می کنند. آنها کمتر به مناسبات میان علم و قدرت می اندیشند در حالی که متخصصان مطالعات فرهنگی همواره ابعاد مورد نظر را در تحلیل‌های خود لحاظ می کنند.

به نظر شما حوزه‌های مورد تتبع و کاوشگری مطالعات فرهنگی باعث شده که هویت دانشگاهی از این رشته سلب شود؟ پرداختن به پاره‌ای از حوزه‌های فرهنگ عامه به نظرم به چارچوب علمی این رشته آسیب وارد نموده است.

مطالعات اساسا در جایی خارج از دانشگاه‌های مرسوم و متعارف متولد شد. در حالی که در دانشگاه‌های متعارف، فرهنگ نخبه گرایانه درک و مطالعه می شد. پژوهشگران مطالعات فرهنگی به بررسی طبقات کارگر و زندگی مردم عادی روی آوردند. در واقع مطالعات فرهنگی نوعی چرخش در بررسی فرهنگی محسوب می شود و از این رو در خارج از دانشگاه‌های بزرگ و شناخته شده پدید آمد و به تدریج جذب این دانشگاه‌ها شد. ابتدا مطالعات فرهنگی خود را امری ضدرشته‌ای یا فرا رشته‌ای تعریف کرد اما امروزه ما مطالعات فرهنگی را بین رشته‌ای هم می دانیم و چه بسا خود به عنوان رشته‌ای در دپارتمان‌های دنیا پذیرفته شده است. در ایران نیز مطالعات فرهنگی در دپارتمان‌ها جای گرفته است و به عنوان رشته پذیرفته شده است. رشته مطالعات فرهنگی امروزه دارای هویت دانشگاهی است و در عین حال هویت بین المللی نیز پیدا کرده است. کنفرانس Crossroads علاقه‌مندان به مطالعات فرهنگی را هر دو سال یک بار در سراسر دنیا گرد هم می آورد و جمعیت شرکت کننده در این کنفرانس با کنفرانس‌های بین المللی جامعه‌شناسی برابری می کند.

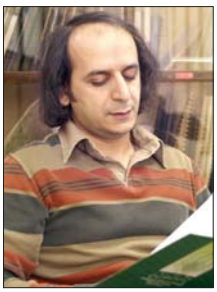

خودتان حوزه مطالعات فرهنگی را یک موضوع روشنفکری می‌دانید یا یک رشته دانشگاهی و آکادمیک؟ اگر روشنفکری می‌دانید آیا این باعث نمی‌شود که هویت دانشگاهی از آن سلب شود؟ و اگر دانشگاهی می‌دانید چرا از اصول قاعده‌مند آکادمیک به دور است؟

مطالعات فرهنگی هردوی این چیزی است که فرمودید. در بدو امر، مطالعات فرهنگی حوزه‌ای روشنفکری است. خصوصا روشنفکران منتقدی که مایل اند به نقد فرهنگی بپردازند. از طرف دیگر مطالعات فرهنگی به تدریج هویت رشته‌ای نیز پیدا کرده است و در دانشگاه‌ها جای خود را یافته است.

در مورد اینکه فرمودید مطالعات فرهنگی از اصول قاعده‌مند آکادمیک به دور است باید بگویم این تصور نادرست است. متاسفانه برخی از دانشجویان و علاقه‌مندان به مطالعات فرهنگی، زمینه‌های مورد علاقه خود را بر مطالعات فرهنگی تحمیل می کنند. مثلا دوستانی که به نظریه آدورنویی فرهنگ در ایران علاقه دارند، تصور می کنند که در حوزه مطالعات فرهنگی کار می کنند. حوزه آدورنویی نقد فرهنگی به هیچ وجه در قلمروی مطالعات فرهنگی جای نمی گیرد. یکی از مهم‌ترین نقدهای مطالعات فرهنگی به نظریه آدورنویی مربوط می شود. درک نخبه گرایانه فرهنگ به طور برابر در نظریات پوزیتیویستی فرهنگ و نظریه‌های انتقادی فرهنگ به خصوص در آرای آدورنو وجود دارد. مرز میان فرهنگ توده و فرهنگ والا در مطالعات فرهنگی زیر سوال می رود و از فرهنگ عامه بازتعریف می شود. تصور می کنم تصور شما در بی قاعده‌مند بودن مطالعات فرهنگی تحت تاثیر چنین جریانی باشید. شاید سلطه رویکرد ادبی در نوشته‌های دیگران نیز موجب چنین وهمی شده باشد. مطالعات فرهنگی اگرچه پایبند به روش خاصی نیست اما بی قاعده نمی تواند در باب اموری تحقیق کند. مطالعات فرهنگی در تحلیل فرهنگی از نظریه‌های مشخصی بهره می گیرد. مطالعات فرهنگی به تغییر اجتماعی و فرهنگی در جامعه خود فکر می کند. متوجه نمی شوم شما چگونه از بی قاعده بودن در مطالعات فرهنگی سخن می گویید. دیگر آنکه نمی توانم بفهمم چرا اگر دانشی هویت روشنفکری پیدا کند، ضرورتا هویت دانشگاهی اش باید تضعیف شود. تعامل میان دو حوزه روشنفکری و دانشگاهی می تواند موجب غنای بیشتر یک دانش شود.

این تصور را تا چه اندازه می‌پذیرید که مطالعات فرهنگی بیش از آنکه درصدد حل مساله باشد خود بیشتر به گره‌های اجتماعی می‌افزاید؟

پیش از این در مورد معنای گره‌گشایی سخن گفتیم. همین طور مفهوم حل مساله، خود از آن مفاهیم مبهمی است که در علوم انسانی متاسفانه موقعیت مشخصی ندارد. برخلاف علوم دقیقه در مورد علوم انسانی وضع مفاهیم آشفتگی‌های بیشتری دارد. در منطق مطالعات فرهنگی، مساله در فرهنگ و در جامعه امری برساختنی است. چه چیزی تعیین می کند که فلان چیز و نه بهمان چیز مساله است؟ یک پدیده باید چه مشخصاتی داشته باشد تا به مساله بدل شود؟ جامعه‌شناسان ایرانی به راحتی از مسائل اجتماعی سخن می گویند بی آنکه در باب مساله مندی امر اجتماعی تامل کافی کنند. بگذارید برخی مسائل مطرح در جامعه‌شناسی ایرانی را نام ببریم و در باب آن اندکی تامل کنیم. مثلا مساله بحران هویت، شکاف نسلی، دین گریزی جوانان و. . . نظایر آن از جمله مواردی است که جامعه‌شناسان به عنوان مساله از آن سخن گفته‌اند. در اینجا از چند بعد می توان سخن گفت. یکی از این بعد که این مسائل بیشتر مساله جامعه‌شناسان ایرانی است تا مساله جامعه‌شناسی در ایران. ادله و شواهد جامعه‌شناسان ایرانی در باب وجود چنین مسائلی برای صاحبنظران مطالعات فرهنگی و حتی انسان‌شناسی قانع کننده نیست. دوم اینکه می توان به نحوی نشان داد که چگونه طرح این مسائل با قدرت و ایدئولوژی مرتبط هستند. سوم آنکه جامعه‌شناسان ایرانی ناتوان از حل مسائلی هستند که خودشان آفریدند. بنابراین برخی علوم گره‌هایی ساختگی تولید می کنند و ناتوانی خود را در حل آن گره‌های ساختگی به دیگر دانش‌ها فرافکنی می کنند. دقت کنید انتقاد من اساسا به جامعه‌شناسی برنمی گردد. حتی حساب جامعه‌شناسی در ایران را از جامعه‌شناسان متعارف در ایران جدا می کنم. مطالعات فرهنگی با جامعه‌شناسی مشکل اساسی ندارد. بسیاری از متخصصان مطالعات فرهنگی در جهان و همین طور در ایران خودشان جامعه‌شناس یا انسان‌شناس هستند. در اینجاست که ما به تاسی از ویتگنشتاین می گوییم که مسائل، خود برساخته دانشمندان هستند. بسیاری از مسائل از ذهن‌هایی تولید می شوند که خود مساله دارند و به راحتی این مساله را به بیرون فرافکنی می کنند.

بنابراین اگر منظور شما از مسائل این چیزهایی باشد که گفتیم باید گفت نه تنها مطالعات فرهنگی این مسائل را حل نمی کند بلکه مطالعات فرهنگی سعی می کند، نشان دهد که بسیاری از مسائل مطرح، زاده توهم جامعه‌شناسان و نظایر آن است و از این طریق این مسائل را منحل کند.

متاسفانه عمده رساله‌های تحقیقاتی که من در دانشگاه‌های معتبر ایرانی همانند علامه طباطبایی مورد بررسی قرار داده‌ام بیشتر حول مباحث جامعه‌شناسی دور می‌زند، در صورتی که انگیزه‌های همه آنان مطالعات فرهنگی بوده است. به‌نظر شما دلیل این وارونه‌بینی بین جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در چیست؟

در ایران داستان کمی متفاوت است. در دپارتمان‌های انسان‌شناسی یا جامعه‌شناسی شما ممکن است تحقیقاتی در حوزه مطالعات فرهنگی پیدا کنید و در عین حال در دپارتمان‌های مطالعات فرهنگی، پژوهش‌هایی در انسان‌شناسی یا جامعه‌شناسی. مطالعات فرهنگی در ایران نوپا و در حال شکل گیری است. بنابراین در یکجا بیشتر صبغه جامعه‌شناسی و در جای دیگر صبغه انسان‌شناسی دارد. در هر صورت ما به آن اندازه از تولیدات بومی نرسیدیم که بتوانیم راجع به مطالعات فرهنگی در ایران داوری کنیم. نکته مهم اینکه در هر جایی که مطالعات فرهنگی از دپارتمان خاصی ظهور کرد، کم و بیش رنگ و بوی آنجا را هم به خود می گیرد.

در طول همین چند سال تولد مطالعات فرهنگی در ایران، ما پیشرفت خوبی داشته‌ایم. دانشجویان زیادی به این حوزه علاقه‌مند شدند و استادان از رشته‌های مختلف به آن تمایل نشان داده‌اند. دانشگاه‌های بیشتری علاقه‌مندند که این رشته را تاسیس کنند در عین حال در حوزه روشنفکری مطالعات فرهنگی جای خود را یافته است.

اما اگر بخواهیم ابعاد منفی قضیه را ببینیم باید بگویم که هیچ نوع وفاق و اجماعی بر سر چیستی مطالعات فرهنگی در ایران وجود ندارد. حلقه مطالعات فرهنگی هنوز کم رمق است. همچنین بیم آن می رود که پایان نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی به سمتی جهت داده شود که مطالعات فرهنگی را به مثابه امری تزئینی درآورد و از پرداختن به مسائل مهم جامعه غفلت ورزد. یکی از نقدهای مطالعات فرهنگی به جامعه‌شناسی زمانه خود غفلت از واقعیت‌های روزمره زندگی و دیدن در سایه نظریه‌های کلان است. این نگرانی برای خود مطالعات فرهنگی در ایران نیز وجود خواهد داشت. ما باید تلاش کنیم با بسط خودانتقادی راه را برای تغییرات مداوم در حوزه مطالعات فرهنگی باز بگذاریم.